



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلی

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



محکم ترین حوزہ

مختصہ فی حق حضرت زین العابدین علیہ السلام و صحبہ کرام

معاونت قرہ منگی
سازمان اوقاف و امور خیریه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهربان ترین خورشید

نویسنده:

مجید محبوبی

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مهربان ترین خورشید
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	صلوات خاصه حضرت امام رضا (علیه السلام)
۱۵	فهرست مطالب
۱۸	روزشمار زندگانی امام رضا (علیه السلام)
۲۰	مقدمه
۲۲	فصل اول : دوران ولادت و کودکی
۲۲	دوران ولادت و کودکی
۲۵	علت نام گذاری ایشان به رضا (علیه السلام)
۲۵	نام، کنیه و القاب
۲۶	پدر
۲۶	مادر
۲۸	فصل دوم : دوران امامت
۲۸	دوران امامت
۳۲	اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه مسلمین
۳۲	الف:شرایط سیاسی
۳۳	ب:شرایط فرهنگی
۳۵	امام رضا (علیه السلام) در حکومت هارون
۳۷	دوران امین
۳۸	عصر مأمون
۴۰	انقلاب ها و شورشها
۴۱	تصمیم غیر منتظره

۴۲	هدف مأمون از طرح ولایتعهدی
۴۲	۱. تمایلات شیعی و حق‌گرایی
۴۳	۲. وفای به نذر
۴۳	۳. ابتکار فضل بن سهل
۴۴	۴. سیاست ملکداری
۴۸	فصل سوم : هجرت تاریخی امام (علیه السلام) به ایران
۴۸	هجرت تاریخی امام (علیه السلام) به ایران
۵۱	وداع با مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۵۳	خط سیر هجرت امام (علیه السلام)
۵۴	جلوگیری از ورود امام (علیه السلام) به کوفه
۵۶	ورود امام (علیه السلام) به قم
۵۶	ورود امام (علیه السلام) به نیشابور
۵۸	عزیمت امام (علیه السلام) از نیشابور
۶۰	حدیث سلسله الذهب
۶۰	با امام (علیه السلام) در ادامه سفر
۶۱	ورود امام (علیه السلام) به طوس
۶۲	ورود امام (علیه السلام) به سرخس
۶۳	ورود به مرو
۶۴	فصل چهارم: بعاد علمی امام رضا (علیه السلام)
۷۰	فصل پنجم: سیره اخلاقی امام رضا (علیه السلام)
۷۶	فصل ششم: تعدادی از یاران امام رضا (علیه السلام)
۷۶	اشاره
۷۸	از یاران معروف امام رضا (علیه السلام):
۷۸	۱. ابراهیم بن محمد همدانی - مولی همدانی
۷۸	۲. ابراهیم بن اشعری قمی
۷۹	۳. ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، معروف به مولی خراسانی

۷۹	۴. ابراهیم بن سلام نیشابوری (ابن سلامه)
۷۹	۱۵. ابو خالد سجستانی
۷۹	۱۶. ابوطاهر بن حمزه بن الیسع قمی
۷۹	۱۷. أحمد بن عامر
۸۰	۱۸. ادريس بن عبدالله اشعری قمی
۸۰	۱۹. ادريس بن حسين اشعری قمی
۸۰	۱۰. ادريس بن يقين
۸۰	۱۱. اسحاق بن ابراهيم حزينی
۸۰	۱۲. اسحاق بن آدم
۸۱	۱۳. ادريس بن زيد
۸۱	۱۴. يونس بن عبدالرحمن
۸۱	۱۵. سعد ابن سعد اشعری قمی
۸۱	۱۶. عبدالسلام بن صالح، اباصلت هروی
۸۱	۱۷. ريان قمی
۸۲	فصل هفتم: فرزندان امام رضا (عليه السلام)
۸۶	فصل هشتم: حکایات و کرامات
۸۶	اشاره
۸۸	۱. هجده خرمایی که واقعی شدا!
۹۱	۲. مسیری سبز برای عبور از گردنه
۹۲	۳. ای کاش بر پایش فرو می ریختم
۹۳	۴. من لباسی بودم برای خدا
۹۴	۵. می دانست طاقت دوری ندارم
۹۶	فصل نهم: گزیده سخنان گهربار امام رضا (عليه السلام)
۹۶	گزیده سخنان گهربار امام رضا (عليه السلام)
۱۰۲	خلاصه ای از زندگی نامه شاه چراغ (عليه السلام)
۱۰۴	بیعت حضرت احمد بن موسی (عليه السلام) و مردم مدینه با علی بن موسی الرضا (عليه السلام)

- ۱۰۵ ----- عزیمت از مدینه به طوس
- ۱۰۸ ----- جدال و پیکار
- ۱۰۹ ----- نیرنگ دشمن
- ۱۰۹ ----- شهادت احمد بن موسی (علیه السلام)
- ۱۱۰ ----- پیدایش قبر احمد بن موسی (علیه السلام) در زمان اتابکان
- ۱۱۲ ----- زندگانی حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)
- ۱۱۸ ----- درباره مرکز

مهربان ترین خورشید

مشخصات کتاب

مهربان ترین خورشید

گردآوری و تدوین: مجید محبوبی

سازمان اوقاف و امور خیریه معاونت فرهنگی

چاپ: اسوه

نوبت چاپ: اول مهرماه 1390

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج)

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

سازمان اوقاف و امور خیریه معاونت فرهنگی

مهربان ترین خورشید

ناشر: معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه

چاپ: اسوه

نوبت چاپ: اول مهر ماه 1390

شمارگان: 5000 نسخه

آدرس: تهران، خ نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی تلفن: 120_03060766 نمابر: 120_23340766

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfs0.ir

ص: 4

صلوات خاصه حضرت امام رضا (عليه السلام)

اللهم صل على ، علي بن موسى الرضا المرتضى الأمام التقى النقى و حجتك على من فوق الأرض ومن تحت الثرى الصديق الشهيد
صلاه كثيره تامه زاكيه متواصله متواتره مترادفه كأفضل ماصليت على احد من اوليائك؛

پروردگارا، بر علی بن موسی الرضای برگزیده، درود و رحمت فرست . آن پیشوای پارسا و منزّه و حجت تو بر هر که روی زمین و زیر
خاک است. بر آن صدیق شهید درود و رحمت فراوان فرست، درودی کامل و بالنده و از پی هم و پیایی و پی در پی، همچون برترین و
درود و رحمتی که بر هر یک از اولیائت فرستادی.

ص: 5

فهرست مطالب

فصل اول

ولادت و کودکی /13

فصل دوم

امامت /19

اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه مسلمین /23

امام رضا (علیه السلام) در دوران حکومت هارون /26

دوران امین /28

عصر مأمون /30

انقلاب ها و شورش ها /31

تصمیم غیر منتظره /32

هدف مأمون از طرح ولایتعهدی /33

فصل سوم

هجرت تاریخی امام رضا (علیه السلام) به ایران /39

وداع با مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله) /42

خط سیر هجرت امام (علیه السلام) /44

جلوگیری از ورود امام (علیه السلام) به کوفه /45

ورود امام به قم /47

ورود امام به نیشابور /47

عزیمت امام از نیشابور /47

حدیث سلسله الذهب /51

با امام (علیه السلام) در ادامه سفر /51

ورود امام (علیه السلام) به طوس /52

ورود امام (علیه السلام) به سرخس /53

ورود به مرو /54

فصل چهارم

ابعاد علمی امام (علیه السلام) /55

فصل پنجم

سیره اخلاقی امام (علیه السلام) /61

فصل ششم

تعدادی از یاران معروف حضرت /97

فصل هفتم

فرزندان امام /73

فصل هشتم

حکایات و کرامات /77

فصل نهم

گزیده سخنان گهربار امام رضا (علیه السلام) /87

خلاصه ای از زندگی نامه شاه چراغ (علیه السلام) /93

زندگانی حضرت معصومه (سلام الله علیها) /103

ص: 8

روزشمار زندگانی امام رضا (علیه السلام)

- ولادت: 11 ذیقعدہ 168

- شہادت امام موسیٰ کاظم (علیه السلام): 25 رجب 183 و شروع امامت در 35 سالگی

- به درک واصل شدن هارون الرشید و شروع حکومت امین 193 در 45 سالگی امام رضا (علیه السلام)

- ولادت امام جواد (علیه السلام) 195، که امام رضا (علیه السلام) 47 ساله بودند.

- به درک واصل شدن امین و شروع حکومت مأمون 198، که امام 50 سال سن داشتند.

- هجرت حضرت به مرو در سال 200 هجری، در 52 سالگی

- ورود به مرو نیمه اول سال 201، در 53 سالگی

- شہادت امام رضا (علیه السلام) در سناباد، آخر صفر 203، در 55 سالگی

ص: 9

السلام عليك يا ابا الحسن يا علي بن موسى الرضا (عليه السلام)

قال الرضا (عليه السلام): رحم الله عبد احببى امرنا

از آن زمان که نسیم دل انگیز و عطر ولایی امام همام حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بر عرصه کشور ایران پراکنده گردید مردم ولایت مدار میهن اسلامی میزبان فرزندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و عطرت رسول خداگشتند.

حرم قدسی امام هشتم (علیه السلام) مطاف ملائکه و مأمن عشاق و قبله عارفان و محبین اهل بیت گردید. هر آنکس هم که توان حضور در مشهد الرضا نیافت خود را به یکی از بقاع متبرکه و امامزادگان واجب التعظیم در سراسر ایران اسلامی رساند و عشق و محبت خود را نثار خاندان نبوت نمود.

ماه ثامن در میان ستارگان ساطع، همچنان می درخشد و این، سازمان اوقاف و امور خیریه است که با اتکا بر خداوند متعال و نصب العین قرار دادن منویات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در تبدیل بقاع متبرکه به قطب فرهنگی

برنامه های متعددی را در اجرای این رهنمود طرح ریزی و اجرا نموده است.

این اثر تحفه ای ناقابل به آستان مقدس حضرت ابوالحسن امام الرئوف علی بن موسی الرضا پیشکش می گردد. امید است در آستان مقدس آن امام همام واقع گردد و شیعیان و محبین ایشان هرچه بیشتر با زندگانی آن حضرت آشنا شده و سیره اخلاقی آن امام همام را الگوی زندگانی خود قرار دهند.

معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه

ص: 12

فصل اول : دوران ولادت و کودکی

دوران ولادت و کودکی

ص: 13

حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) در یازدهم ذیقعدہ سال 148 هجری در مدینہ منورہ دیدہ بہ جہان گشود. از قول مادر ایشان نقل شدہ است کہ: "ہنگامی کہ بہ حضرتش حاملہ شدم بہ ہیچ وجہ ثقل حمل را در خود حس نمی کردم و وقتی بہ خواب می رفتم، صدای تسبیح و تمجید حق تعالی و ذکر «لا الہ الا اللہ» را از شکم خود می شنیدم، اما چون بیدار میشدم دیگر صدایی بہ گوش نمی رسید. هنگامی کہ وضع حمل انجام شد، نوزاد دو دستش را بہ زمین نہاد و سرش را بہ سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان میداد؛ گویی چیزی می گفت.

ص: 15

علت نام گذاری ایشان به رضا (علیه السلام)

بزنطی می گوید: به حضرت جواد عرض کردم گروهی از مخالفین شما معتقدند که لقب رضا را مأمون به پدر شما داد؛ چون راضی شد که ولی عهد او باشد، فرمود: به خدا دروغ گفته اند و کار نابجائی کرده اند. خداوند بزرگ او را رضا نامیده؛ زیرا او مورد رضایت خدا بود در آسمانها و مورد پسند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه طاهرين (علیهم السلام) بود در زمینه عرض کردم: مگر تمام آباء و اجداد شما از ائمه طاهرين (علیهم السلام) مورد پسند خدا و پیامبر و ائمه (علیهم السلام) نبودند؟ فرمود: «چرا؟» عرض کردم: «پس چرا پدرت را بین آنها رضا لقب داده اند؟» فرمود: «چون مخالفین نیز او را چنان پسندیدند که دوستان و موافقین نیز پسندیده بودند؛ ولی این موفقیت برای هیچ کدام از آباء گرامش دست نداد. به همین جهت در میان ائمه (علیهم السلام) به رضا ملقب شد.»

نام، کنیه و القاب

نام مبارک ایشان علی و کنیه آن حضرت ابوالحسن و مشهورترین لقب ایشان «رضا» به معنای «خشنودی» می باشد. همچنین یکی از القاب مشهور آن حضرت «عالم آل محمد» است. این لقب نشانگر ظهور علم و دانش ایشان می باشد. جلسات مناظره متعددی که امام با دانشمندان بزرگ عصر خویش، به ویژه علمای ادیان مختلف انجام داد و در همه آنها با سربلندی تمام

بیرون آمد دلیل کوچکی بر این سخن است. این توانایی و برتری امام، در تسلط بر علوم یکی از دلایل امامت ایشان می باشد و با تأمل در سخنان امام در این مناظرات، کاملاً این مطلب روشن می گردد که این علوم جز از یک منبع وابسته به الهام و وحی نمی تواند سرچشمه گرفته باشد.

کنیه آن حضرت نیز ابوالحسن است و لقبهایش رضا، صابر، رضی، وفی که از همه مشهورتر همان رضا است.

پدر

پدر گرامی شان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) هفتمین امام شیعیان است.

مادر

مادر گرامی شان نیز کنیزی بود که او را تکتّم، نجمه، سمانه و ام البنین می نامیدند.

در منتهی الآمال آمده است که حمیده مادر حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که از بزرگ زادگان عجم بود کنیزی خرید و او را به تکتّم نام گذاری کرد. تکتّم از نظر دینی و عقل و احترام نسبت به سرور خود حمیده مصفات شایسته ترین زنها محسوب می شد. به طوری که در تمام مدتی که در ملک او بود در مقابلش ننشست از نظر

ص: 17

احترام. حمیده روزی به فرزندش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «تکتّم زنی است که تاکنون از او بهتر ندیده ام یقین دارم اگر صاحب فرزند شود نسل پاکی خواهد داشت، او را به تو بخشیدم؛ قدرش را بدان.» وقتی حضرت رضا (علیه السلام) از او متولد شد لقب طاهره به او داد.

ص: 18

فصل دوم : دوران امامت

دوران امامت

ص: 19

علامه مجلسی می نویسد: یزید بن سلیط زیدی گفت: «موسی بن جعفر (علیه السلام) را دیدم. عرض کردم: امام بعد از شما کیست؟ همان طوری که پدرتان برایم معین کرد؟».

فرمود: «پدرم در زمانی زندگی می کرد که حالا مثل آن وقت نیست.» عرض کردم: «هر کسی با همین سخن شما قانع شود لعنت خدا بر او باد!» خنده اش گرفت؛ آن گاه فرمود: «به تو می گویم؛ من از منزل که خارج شدم در ظاهر وصیت به تمام فرزندانم کردم و آنها را با علی شریک قرار دادم؛ ولی علی فرزندم را در باطن وصی قرار دادم.»

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز با ایشان بود. در دست انگشتر، شمشیر، عصا، کتاب و عمامه ای داشت. عرض کردم اینها چیست؟ فرمود: عمامه اقتدار خداست،

ص: 21

شمشیر عزت خدا، کتاب نور خدا و عصا نیروی خداست؛ اما انگشتر جامع تمام اینها است. بعد پیغمبر اکرم فرمود: امامت پس از تو متعلق به فرزندان علی است.

سپس فرمود: یزید! آنچه برایت توضیح دادم به امانت به تو سپردم، مبادا جز به مؤمن عاقل و بنده ای که خداوند قلبش را به ایمان آزمایش نموده یا مرد راستگو و درست کردار اطلاع دهی، مبادا نعمت خدا را کفران کنی، اگر تو را به شهادت خواستند امتناع مکن خداوند می فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ.

عرض کردم هرگز چنین کاری را نخواهم کرد. سپس فرمود: پیغمبر اکرم برایم توصیف نموده فرمود: پسرت علی به نور خدا می بیند و با فهماندن او میشوند و به حکمت خدا سخن می گوید. هرگز اشتباه نمی کند دانا است و نادانی ندارد. گنجینه ای از علم و حلم است. به زودی از او جدا خواهی شد، توقف شما با هم خیلی کم است، وقتی از این سفر برگشتی کارهای خود را بکن، هر چه مایلی انجام ده که از او جدا میشوی و جای دیگر خواهی رفت. تمام فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنها گواه بگیر که خداوند در گواهی کافی است.

بعد فرمود: مرا همین امسال خواهند گرفت. پسر علی همانم با «علی بن ابی طالب» و «علی بن الحسین» به او فهم علی بن ابی طالب و علم و بینائی و اخلاقش را داده اند. او اجازه ندارد آشکارا

صحبت کند مگر چهار سال پس از هارون الرشید. بعد از گذشتن این چهار سال هر چه می خواهی از او پرس انشاءالله جوابت را می دهد.

اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه مسلمین

دوران امامت پیشوای هشتم از نظر سیاسی و فرهنگی از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار بود. روند تحولات سیاسی و فرهنگی جامعه اسلامی در این مقطع به گونه ای بود که افکار عمومی را بیش از پیش متوجه مکتب اهل بیت (علیه السلام) می کرد.

الف: شرایط سیاسی

هارون، خلیفه مقتدر عباسی می پنداشت پس از به شهادت رساندن موسی بن جعفر (علیه السلام) اوضاع سیاسی بر وفق مراد او پیش خواهد رفت و باقی مانده مخالفان حکومت از سرگذشت امام کاظم (علیه السلام) عبرت گرفته، تسلیم خواهند شد؛ ولی برخلاف پندار وی، کشور اسلامی در سالهای آخر زمامداری هارون دستخوش ناآرامی ها و شورشها گردید و از هر جا صدای مخالفت و اعتراض برخاست؛ از حجاز و عراق گرفته تا ماوراءالنهر، سمرقند، خراسان، سیستان، آذربایجان و شام؛ همه جا از گسترش جو ناامنی و بی ثباتی سیاسی در جامعه و آبهتن آن برای تحولات جدید خبر می داد. نارضایتی و کشمکش حتی به درون دربار راه یافت. برخورد خصمانه و دور از انتظار هارون با برمکیان و کشتن و به زندان افکندن سران آنان، زنگ

خطر را برای همه چاکران به صدا در آورد و دلسردی و نفرت آنان را نسبت به هارون بیشتر کرد. به گونه ای که خلیفه احساس می کرد همه اطرافیان انتظار مرگ او را می کشند.

ب: شرایط فرهنگی

سیاست درهای باز عباسیان به ویژه مأمون در زمینه مسائل فرهنگی، دانشمندان و صاحب نظران را از نقاط مختلف جهان راهی مرکز خلافت اسلامی کرد و موجب بروز شبهه ها و ابهام های زیادی در اعتقادات مسلمانان گشت. بحثهای کلامی از سوی جریان های گوناگون فکری به سرعت رو به رشد و توسعه نهاد و در هر زمینه نظری پدید آمد.

موضوع امامت در کنار بحث توحید و عدل از مباحث جنجال برانگیز محافل علمی آن عصر بود. محدودیتهایی که عباسیان برای شیعیان و نیز پیشوایان آنان ایجاد کرده بودند، دسترسی ایشان را به امامان (علیهم السلام) برای فراگیری اعتقادات صحیح، با مشکلاتی مواجه کرده بود.

علاوه بر این، اختلافات و کشمکش های جدید بر سر مسئله امامت، از سوی برخی شیعیان و یاران موسی بن جعفر (علیه السلام) بر آشفتگی اوضاع فرهنگی جامعه اسلامی می افزود. پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) میان شیعیان در مسئله امامت دو نظر پیدا شد:

بیشتر شیعیان به امام رضا (علیه السلام) روی آورده و به امامتش گردن نهادند؛ ولی تعداد اندکی در امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) توقف کرده، آن حضرت را در سلسله امامت، آخرین فرد پنداشتند. این افراد «واقفیه» و «مضطوره» نام گرفتند.

مورخان، عامل اصلی پیدایش واقفیه را مال دوستی و دنیاپرستی سران این فرقه انحرافی دانسته و نوشته اند: امام کاظم (علیه السلام) تعدادی از یاران خود را مأمور جمع آوری اموال و وجوه شرعی کرده بود. با طولانی شدن مدت زندانی آن حضرت اموال زیادی نزد اینان گرد آمد. هنگامی که آن بزرگوار به شهادت رسید امام رضا (علیه السلام) از آنان خواست اموالی را که نزد خود دارند به وی تحویل دهند. بعضی از وکلا- برای تصاحب اموال گرد آمده دین خود را به دنیا فروختند و در پاسخ به خواسته امام زمانشان، منکر رحلت امام کاظم شدند.

چهره های برجسته جریان انحرافی واقفیه عبارتند از: زیاد بن مروان قندی، علی بن ابی حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی رواسی و احمد بن ابی بشر سراج.

افکار انحرافی بنیان گذاران مکتب واقفیه که برخی از آنان از چهره های سرشناس و نزدیک به امامان (علیهم السلام) بودند، پیامدهای ناگواری در جامعه شیعی بر جای گذاشت که کمترین آن، تضعیف جایگاه امامت، ایجاد اختلاف میان مسلمانان و مشغول ساختن افکار عمومی به مسائل انحرافی و غفلت از نیرنگها و توطئه های

اساسی دشمن و مشغول ساختن بخشی از وقت پیشوای هشتم جهت پاسخگویی به شبهات واقفیه و برملا کردن چهره های شیطانی آنان بود. از این رو، امامان (علیهم السلام) از این جریان به فتنه تعبیر کرده اند.

امام رضا (علیه السلام) در حکومت هارون

حضرت رضا (علیه السلام) ده سال آغاز امامت خود را در حکومت هارون سپری کرد و با توجه به شرایط سیاسی - فرهنگی یاد شده، دعوت خود را آشکار ساخت و در دو محور سیاسی و فرهنگی در برابر هر دو جبهه مخالف، یعنی دستگاه خلافت عباسی و گروههای منحرف از خط امامت به مبارزه علنی و اصولی برخاست. فعالیتهای سیاسی امام در آغاز امامت به قدری متعرضانه بود که از یک سو، یاران حضرت بر جان او بیمناک شده از آن گرامی خواستند راه تقیه در پیش گیرد؛ از سوی دیگر درباریان و مزدوران هارون از تلاش های سیاسی آشکار امام احساس خطر کرده و بارها از او نزد خلیفه سعایت نمودند.

حضرت رضا (علیه السلام) بدون توجه به نصیحت یاران و سعایت دشمنان به فعالیتهای روشنگرانه خود درباره اساسی ترین و جنجال برانگیز ترین مسئله روز یعنی مسئله رهبری ادامه داد و با صراحت و قدرت، خود را پیشوای جامعه معرفی کرد. علت پافشاری امام بر این سیاست این بود که امامت شیعی در آن شرایط حساس از

هر سو مورد شیخون قرار گرفته بود و چنانچه امام به تثبیت و تحکیم پایه های آن نمی پرداخت چه بسا دشمنان ضربه های جبران ناپذیری بر مکتب اهل بیت (علیهم السلام) وارد می ساختند.

هارون به رغم آن که مصلحت نمیدید در پی ارتکاب جنایت قتل موسی بن جعفر (علیه السلام) آشکارا برخوردی با علی بن موسی (علیه السلام) داشته باشد، لیکن فعالیتهای گسترده و بی پروای پیشوای هشتم و سایت های پی در پی درباریان، او را بر آن داشت تا تصمیم به قتل آن حضرت بگیرد؛ ولی با دعای حضرت توطئه اش خنثی شد. اجل نیز چندان مهلتش نداد؛ چه آن که در سال 193 هجری در جریان سفر به خراسان در سناباد طوس درگذشت و پرونده 23 سال جنایتش بسته شد.

فعالیتهای فرهنگی امام رضا (علیه السلام) نیز در این دوره گسترده و چشم گیر بود. امام در این عرصه در برابر گروههای انحرافی موضع گرفت و حقایق را برای مردم آشکار ساخت. بعضی از این گروهها عبارت بودند از:

الف - واقفیه: امام رضا (علیه السلام) اندیشه آنان را مخالف با اسلام قلمداد کرد و سردمداران این اندیشه خطرناک را از خود طرد نمود. بر اثر تلاش های امام گروه زیادی از فریب خوردگان این فرقه مانند عبدالرحمان بن حجاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل

بن دراج، حماد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی و شا به حق راه یافتند.

ب- سایر گروهها از قبیل صوفیه، غلات، مفوضه، خوارج و مدعیان امامت: حضرت در برخورد با هر یک از این گروهها، ضمن تبیین امامت خود سعی می کرد آنان را به حق رهنمون سازد. فعالیت‌های فرهنگی پیشوای هشتم به مدینه محدود نمی شد. آن حضرت ضمن سفری که به کوفه و بصره داشت با شیعیان این دو شهر از نزدیک تماس گرفت و حقایق را مستقیم به گوش آنان رساند. علاوه بر آن، با دانشمندان ملل مختلف نیز به بحث و مناظره پرداخت.

دوران امین

پس از هارون، فرزندش امین به خلافت رسید و پنج سال حکومت کرد. وی هر چند از برادرش مأمون کوچکتر بود ولی از آنجا که مادرش زبیده و دایه‌هایش افرادی سرشناس و متنفذ در دستگاه خلافت بودند، از طرف هارون به ولایتعهدی برگزیده شد.

امین، عنصری زشت کردار، سست رأی و عیاش بود. مأمون برادر خود را خوب می شناخت و میدانست امین با موقعیتی که دارد حکومت را پس از خود به وی واگذار نخواهد کرد؛ از این رو از همان آغاز به مخالفت با او برخاست و سعی در قبضه کردن قدرت

ص: 28

داشت. سفر او به خراسان همراه پدرش در راستای همین هدف انجام گرفت.

امین در سال 194 مأمون را از ولایتعهدی خلع کرد و فرزندش موسی را بر این سمت گماشت، سپس با لشکرکشی به خراسان در سال 195 در صدد نابودی وی بر آمد که با واکنش مأمون مواجه شد. بدین ترتیب کشمکش های میان دو برادر حدود سه سال به درازا کشید و پس از درگیری های زیاد سرانجام مأمون به کمک ایرانیان و با تدبیر فرماندهان زبده ای مانند طاهر بن حسین و هرثمه بن اعین، بر امین چیره شد و با کشتن وی در سال 198 هجری خلافت را قبضه کرد و به جای بغداد، مرو را مرکز حکومت خود قرار داد.

تاریخ پنج ساله حکومت امین از بیان اقدامات و موضع گیری های وی نسبت به امام رضا (علیه السلام) و همچنین تلاشهای آن حضرت یا واکنش های وی ساکت است. امام از فرصت پیش آمده بیشترین بهره را برد و به نشر و گسترش معارف اسلامی در سطح جامعه و تحکیم پایگاههای مردمی پرداخت.

عصر مأمون

مأمون، داناترین و زیرک ترین خلفای عباسی بود وی از همان آغاز نوجوانی زیر نظر یحیی برمکی و فضل بن سهل ایرانی با

جدیدت و به دور از عیاشی به تحصیل علوم و فنون مختلف زمان خویش همت گمارد و در این زمینه بر برادران خود پیشی گرفت و در عمل، شایستگی خود را برای احراز مقام خلافت اثبات کرد.

شرایط زندگی و موقعیت خانوادگی او به گونه ای بود که جز خود نمی توانست به کسی متکی باشد؛ از این رو از همان آغاز برای آینده خود برنامه ریزی کرد. کسب دانش و مهارت، انس با دانشمندان و فرهیختگان و تظاهر به دینداری و دانش و پارسایی، دستمایه او در این عرصه بود. وی پس از عهده داری خلافت نیز این سیاست را پی گرفت و به فضل بن سهل دستور داد تا درباره زهد و تقوا و دیانت خلیفه مطالبی نشر دهد و در میان مردم تبلیغ کند.

مأمون هر چند با کشتن برادرش به حکومت دست یافت؛ ولی مشکلات تازه‌ای پیش رویش رخ نمود. علاوه بر آن که ممکن بود از سوی برادر دیگرش مؤتمن و نیز دیگر بستگان پدری اش مخالفت‌هایی علیه وی بشود. از این جهت وی برای ادامه حکومتش نیازمند پایگاهی قوی بود. گروه‌هایی که در عصر مأمون از نفوذ و موقعیت سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند و خلیفه می توانست روی آنها حساب کند عبارت بودند از ایرانیان، نژاد عرب و علویان.

سیاست ستمگرانه و اجحاف آمیز مأمون نسبت به ایرانیان و ضدیت و دشمنی دو گروه دیگر با اساس حکومت مأمون، زمینه همکاری آنان با خلیفه عباسی را منتفی می ساخت و او را بر آن می داشت تا برای بقای خود چاره‌های دیگر بیندیشد.

انقلاب‌ها و شورشها

پیدایش و گسترش انقلاب‌ها و شورشها علیه دستگاه خلاف عباسی از جمله عواملی بود که بحران سیاسی حکومت مأمون را شدت بخشیده و پایه‌های آن را بیش از پیش متزلزل می ساخت.

مهم‌ترین این شورشها و قیامها عبارت است از:

* شورش نصر بن شبث که از عربهای متعصب بود و در ناحیه شمالی حلب، علیه مأمون دست به قیام زد و گروه زیادی را گرد خود جمع کرد.

2. قیام ابن طباطبای علوی که در کوفه صورت گرفت. وی مردم را به «الرضا من آل محمد» و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) فراخواند. مردم کوفه دعوت او را پذیرفته به گردش جمع شدند.

3. نهضت ابوالسرایا که ادامه نهضت ابن طباطبا بود. او با حکومت درگیر شد و پس از تسلط بر کوفه به نام خود سکه زد و به طور رسمی قدرت را در دست گرفت.

* تحرکات دیگر علویان از قبیل زید بن موسی بن جعفر در بصره، ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن و حسین بن حسن افسس در مکه .

5. حرکت داوطلبان مبارزه با فساد علیه عده ای اوباش و شرور که در بغداد به راهزنی می پرداختند و افراد را می ربودند.

تصمیم غیر منتظره

مأمون پس از رویارویی با اوضاع وخیم حکومت و احساس نگرانی شدید از آینده خویش برای خروج از این بن بست، در پی اندیشه فراوان و مشورت با سیاستمداران و استوار کنندگان حکومتش چون فضل بن سهل به راه حل و تجربه تازه ای دست زد؛ تجربه ای که در تشکیلات خلافت سابقه نداشت. او تصمیم گرفت پیشوای شیعیان را از مدینه به مرو فراخواند و او را به ولیعهدی خویش برگزیند. این اقدام مأمون هرچند به ظاهر، غیر منتظره و ناباورانه بود و از سوی بعضی گروهها واکنش هایی به دنبال داشت؛ لیکن به نظر خود او، مناسب ترین و سنجیده ترین طرحی بود که در آن شرایط می توانست حکومت او را از خطر سقوط حفظ، منافعش را تأمین و آینده اش را تضمین کند. مأمون در پی این تصمیم نامه ای برای امام رضا (علیه السلام) نوشت. فضل بن سهل، وزیر او نیز نامه های جداگانه نوشت و پیشوای هشتم را به مرو فراخواندند.

ص: 32

هدف مأمون از طرح ولایتعهدی

درباره هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی به امام رضا (علیه السلام) نظرات و احتمالاتی چند ذکر شده است. مهمترین این نظرات عبارت است از:

1. تمایلات شیعی و حق گرای

مأمون که از نبوغ سیاسی ویژه ای برخوردار بود با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند در این تصمیم خود خلوص نیت دارد و از سر حق باوری نسبت به علویان و اعتقاد و علاقه وافری که به امام رضا (علیه السلام) دارد دست به این کار زده است. منشأ این احتمال، نفاقی است که در چهره مأمون وجود داشت. عملکرد او به گونه ای بود که کسی نمی توانست به ماهیت اعتقادی وی پی ببرد. وی از یک سواز بدگویی و نکوهش صحابه حتی معاویه خودداری می کرد و معتقد بود این سیاست برای ملکداری بهتر است. در عین حال اقدام به قتل بسیاری از علویان و در رأس آنان امام رضا (علیه السلام) کرد و به کارگزار خود در مصر نوشت منبرهایی را که بر آنها برای حضرت رضا (علیه السلام) دعوت شده است، شستشو کند.

از سوی دیگر نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اظهار ارادت می کرد و حضرت علی (علیه السلام) را برترین آفریده خدا پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میدانست و دستور داد از کسی که از معاویه به نیکی یاد کند بیزاری جویند. آنچه می توان درباره این موضع گیری های متناقض

مأمون گفت این است که وی در سیاست‌ها و مواضع سیاسی از مبادی عقیدتی خویش پیروی نمی‌کرد بلکه اعتقادات خود را متناسب با شرایط سیاسی، ابراز و هماهنگ می‌ساخت. بنابراین ممکن است اظهار تمایل او به امیر مؤمنان (علیه السلام) متأثر از گرایش وی به مذهب معتزلیان بغداد باشد نه اعتقاد به تشیع.

2. وفای به نذر

بعضی از محدثان شیعه مانند شیخ صدوق و برخی مورخان اهل سنت مانند ابوالفرج اصفهانی و شبلینجی این اقدام مأمون را ناشی از نذر وی میدانند که اگر بر برادرش پیروز شود خلافت را به اهلس واگذار کند.

3. ابتکار فضل بن سهل

جرجی زیدان و برخی دیگر معتقدند مبتکر و طراح اصلی این نقشه، فضل بن سهل وزیر مأمون بود نه خود مأمون. حال، فضل با چه انگیزه ای مأمون را وادار به چنین اقدامی کرد، جرجی زیدان معتقد است او شیعه بوده و روی اعتقاد و ارادتی که به امام رضا (علیه السلام) داشته چنین اقدامی کرده است. بیهقی انگیزه فضل را سیاسی میدانند و می‌نویسد: فضل برای آنکه آثار رفتار ستمگرانه هارون نسبت به علویان را از دامن حکومت عباسی بزدايد مأمون را وادار به چنین کاری کرد.

مطالعه تاریخ و بررسی دیدگاهها و عملکرد فضل بن سهل بیانگر این است که وی نه تنها تمایلات شیعی نداشته بلکه دشمن سرسخت امام بوده و همواره در خط مخالف آن حضرت قرار داشته است. علاوه بر اینکه خود مأمون در سخنی با صراح این نظریه را رد کرده است. البته از مأمون زیرک و دوراندیش بعید به نظر نمی رسد که قضیه تشیع فضل نیز ساخته و پرداخته او باشد که برای بدنام کردن او و تبرئه خود نزد عباسیان - به ویژه پس از قتل فضل - مطرح کرده باشد.

4. سیاست ملکداری

چهارمین نظریه که به حقیقت نزدیک تر و با واقعیت‌های تاریخی منطبق تر است، نظریه سیاست ملکداری مأمون است. وی در ارزیابی شرایط سیاسی - اجتماعی زمان خود به این نتیجه رسید که برای حفظ و دوام قدرت و حکومت خود، راهی جز جذب امام رضا (علیه السلام) به دستگاه خلافت و ولایتعهدی او وجود ندارد. مهمترین انگیزه های سیاسی مأمون از اتخاذ این سیاست عبارت است از:

الف: جلب رضایت ایرانیان که به تشیع و دوستی علی (علیه السلام) و دودمانش روی آورده بودند. مأمون که مادرش ایرانی بود و در پرتو حمایت ایرانیان به قدرت رسیده بود مصلحت خود را در همراه داشتن آنان با خود میدید. برای این کار لازم بود خود را از نظر اعتقادی و سیاسی هماهنگ با آنان نشان دهد.

ب - فرونشاندن قیامهای علویان که بسان استخوان گلوگیری همواره خلفا را آزار میداد. مأمون برای مهار کردن جنبش بالنده علویان و خلع سلاح ایشان دست به این اقدام زد.

ج - خالی کردن صحنه از وجود امام رضا (علیه السلام). بدون شک هدف اساسی مأمون از طرح مسأله ولا یتعهدی، شخص امام رضا (علیه السلام) و خالی کردن صحنه سیاسی کشور از وجود آن حضرت بود؛ زیرا وجود آن گرامی را بزرگترین خطر برای حکومت خود میدید. علاوه بر اینکه با این کار، فعالیتهای حضرت را زیر نظر می گرفت، او را از زندگی اجتماعی و پایگاههای مردمی دور می ساخت و رابطه اش را با امت می گسست و بدین ترتیب - به گمان خود از نفوذ کلمه و محبوبیت اجتماعی امام می کاست. این انگیزهها هم در سخنان مأمون به چشم می خورد و هم در بیانات امام رضا (علیه السلام).

د - بهره برداری از نفوذ کلمه امام. مأمون در عین آن که سعی داشت از امام رضا (علیه السلام) به عنوان سپر برای جلوگیری از خشم مردم نسبت به عباسیان بهره جوید، می کوشید تا انرژی متراکم نیرومندترین جبهه مخالف را که مظهرش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بود در خدمت خود بگیرد. بسیار اتفاق می افتاد که مأمون برای فرونشاندن صدای ناراضیان به امام رضا علیه السلام متوسل می شد.

ه- مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش. حکومت عباسیان چون حکومت امویان از نظر مسلمانان فاقد مشروعیت بود. مأمون کوشید و جبهه منفی و منفور خلافت را تغییر دهد. مناسب ترین راه برای تحقق این هدف، جذب فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) که مظهر حق و شریعت به شمار می رفت - به دربار خود و واگذاری سمت ولایتعهدی به وی بود، تا با این کار، مدعای علویان - مبنی بر غاصبانه بودن حکومت خویش - را در عمل تخطئه نماید.

ص: 37

فصل سوم : هجرت تاریخی امام (علیه السلام) به ایران

هجرت تاریخی امام (علیه السلام) به ایران

ص: 39

مأمون، پس از به دست گرفتن حکومت، با ارسال نامه ای، امام رضا (علیه السلام) را به خراسان فرا خواند. امام (علیه السلام) از رفتن، امتناع ورزید، ولی مأمون پیگیر بود و ارسال دعوتنامه ها را پیاپی، ادامه داد، تا به امام (علیه السلام) بفهماند که از ایشان دست بردار نیست.

علاوه بر آن، در پی دعوتنامه های مکرر، مأمون، مأموران خود را به نامهای رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم، به مدینه گسیل داشت. آنان پس از ورود به مدینه، بر امام (علیه السلام) وارد شدند و هدف مأموریت خود را چنین بیان داشتند: «ان المأمون امرنا باشخاصک إلی خراسان.»

مأمون، ما را فرمان داده و مأمور ساخته است، تا تو را به خراسان ببریم.

امام علی بن موسی (علیه السلام)، شیوه خلفا را می شناخت و زندانهای طولانی پدر را با همه تلخیها و رنج هایش به خاطر داشت و میدانست که به هر حال، مأمون که برادر می کشد، از حضور آزادانه

امام (علیه السلام) میان مردم نگران است و از این نگرانی، آسان نخواهدگذشت.

«انه تهیا للسفر کارها و متیقنا انه یموت...»

امام رضا (علیه السلام) آماده سفر گردید، در حالی که از آن اکراه داشت و مطمئن بود که در این سفر بدرود حیات خواهد گفت. علاوه بر آن که چگونگی حرکت امام (علیه السلام) و تودیع وی با مرقد رسول خدا (علیه السلام) و نیز خاندانش، همه و همه گویای اکراه امام (علیه السلام) بر این سفر است.

وداع با مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

وقتی که امام (علیه السلام) خود را از سفر به خراسان ناگزیر یافت، در چند نوبت، کنار مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و با شکل وداع خود با قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناخرسندی و نگرانی خویش را از این سفر آشکار ساخت، تا دیگران نیز بدانند که امام (علیه السلام) بر انجام این سفر، مجبور است. محول سیستانی که از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، چنین می نگارد: «هنگامی که فرستاده مأمون، وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام (علیه السلام) برای وداع با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وارد حرم شریف نبوی گردید. حضرت در حالی که با صدای بلند گریه می کرد، چند نوبت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مرقد پاک او، خداحافظی کرد.

جلو رفتم و به امام (علیه السلام) سلام کردم. حضرت پاسخ سلام مرا داد. آنگاه امام (علیه السلام) را به خاطر سفری که در پیش داشتند، تهنیت گفتم،

ولی آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار، که من از جوار جدم خارج شده و در غربت از دنیا خواهم رفت!

امام (علیه السلام) هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و در جمع آنان فرمود: «بر من گریه کنید؛ زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت.»

گواه دیگر بر کراهت و ناخرسندی امام (علیه السلام) از این سفر، مسیر تعیین شده از سوی دستگاه خلافت است، به گونه ای که در مواردی، امام (علیه السلام) از برخی مناطق مخفیانه عبور داده میشد و نیز از ورود و عبور حضرت به کوفه و قم، جلوگیری گردید.

از برخی نقلها و مدارک تاریخی استفاده می شود که در این سفر امام (علیه السلام) تنها نبوده است و گروهی از علویان نیز از مدینه به خراسان احضار شده بودند.

مأمون گروهی از علویان را - توسط مأموران خود - از مدینه احضار نمود که آنها را نزد مأمون بردند و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز در میان آنان بود.

در اعلام الوری نیز همین مضمون آمده است:

مأمون مأموران خود را فرستاد تا گروهی از علویان را از مدینه به سوی او بردند و در میان ایشان رضا (علیه السلام) بود.».

کاروان هایی که از حجاز به قصد عراق حرکت می کردند، چه از راه مکه یا از راه مدینه، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می رسیدند و از آنجا به یکی از دو مقصد بصره یا کوفه روانه می شدند. قرائن و شواهد بسیاری حکایت از آن دارد که امام (علیه السلام) از طریق مدینه و معدن نقره، راهی بصره شده است و بعید می نماید که امام (علیه السلام) ابتدا به مکه رفته باشد و از آنجا به طرف بصره عزیمت کرده باشد، زیرا:

* سفر امام (علیه السلام) به طور عادی و دلخواه صورت نگرفته، بلکه عنوان جلب داشته است. معمول در چنین مواردی آن است که سعی می شود تا کوتاه ترین مسیر در نظر گرفته شود و هر چه سریعتر مأموریت انجام گیرد. بدیهی است با وجود راه مستقیم مدینه به بغداد که 134 فرسنگ بوده، از مسیری استفاده نمی شده که مسافت آن 355 فرسنگ بوده است.

2. آنگونه که مورخان نقل کرده اند در سال 200 ه. ق همزمان با سفر تاریخی امام (علیه السلام) به خراسان، شرایط خاصی بر مکه حاکم بود. جنگی خونین میان طرفداران مأمون به فرماندهی رجاء بن ابی ضحاک، و رقاء، جلودی و هارون بن مسیب از یک سو و مخالفان خلیفه به رهبری محمد بن جعفر، عموی امام رضا (علیه السلام) از سوی دیگر بر پا بوده است. بدیهی است در چنان شرایطی مصلحت ایجاب

نمی کرد که رجاء بن ابی ضحاک، بزرگترین شخصیت خاندان علی (علیه السلام) را وارد شهری کند که تا دیروز در آن شهر طرف جنگ بود.

3. رجاء بن ابی ضحاک مأمور بود تمام حالات، رفتار و گفتار امام (علیه السلام) را در طول سفر زیر نظر داشته، به خلیفه گزارش کند. وی در پایان سفر این وظیفه را انجام داد و به طور مشروح سفرنامه ای را که تهیه کرده بود، به خلیفه ارائه داد. در آن سفرنامه حتی به جنبه های روحی و اخلاقی حضرت اشاره شده تا جایی که ذکرها و دعاهای امام (علیه السلام) در نمازها نیز از قلم نیفتاده است. بر این اساس، بعید است که امام (علیه السلام) به مکه رفته و اعمالی انجام داده باشد و نقل نشده باشد.

این قراین گواه آن است که مسیر امام (علیه السلام) از مدینه بوده است و نه از راه مکه. به هر حال امام (علیه السلام) در طول مسیر از «معدن نقره» گذشته و پس از نزدیکی کوفه و منطقه قادسیه عبور کرده و سفر خود را به سمت بصره ادامه داده است.

جلوگیری از ورود امام (علیه السلام) به کوفه

خط سیر امام (علیه السلام) از مدینه به خراسان به گونه ای از پیش طراحی شده بود که از هر گونه عکس العمل احتمالی شیعیان و علویان به

دور باشد. بر این اساس، کاروان امام (علیه السلام) به دستور مأمون، بدون این که وارد کوفه شود، با فاصله از کنار آن عبور کرد.

در این میان، برخی نویسندگان مثل یعقوبی و بیهقی مسیر امام (علیه السلام) را از بغداد به سوی بصره دانسته اند، ولی این احتمال و نظریه چندان قابل اعتماد نیست، زیرا اولاً بیشتر نویسندگان، عبور امام (علیه السلام) از قادسیه را قطعی دانسته اند و با این فرض و به لحاظ شرایط جغرافیایی نمی تواند «بغداد» در مسیر قرار گرفته باشد. ثانیاً در نقل بیهقی، بیعت طاهر ذوالیمینین با حضرت در بغداد و به عنوان ولایتعهدی، آمده است که با توجه به انجام مسئله ولایتعهدی پس از این سفر و در مرو، نقل بیهقی نمی تواند درست باشد.

برخی محققان عزیمت امام (علیه السلام) به کوفه را نیز نقل کرده اند، چنان که سید محسن امین عاملی می نویسد: بعضی روایات، می نمایند که امام علی بن موسی (علیه السلام) الرضا (علیه السلام) و همراهان حضرت، از بصره به کوفه آمده اند.

علامه مجلسی نیز رفتن امام (علیه السلام) به جانب کوفه را تقویت می کند.

شاید مراد از سفر به بصره و کوفه در نقل این گونه بزرگان، سفر دیگری باشد که امام (علیه السلام) قبل از احضار به خراسان داشته اند.

ورود امام (علیه السلام) به قم

هر چند گفته می شود که قم از جمله شهرهایی بوده است که بنا بر سیاست مأمون نمی بایست امام (علیه السلام) از آن عبور کند، ولی برخی معتقدند که امام (علیه السلام) از راه اراک یا از راه اصفهان، وارد قم شده است.

محدث قمی با استناد به نقل سیدبن طاووس می نویسد: «حضرت رضا (علیه السلام) بنا به دعوت مأمون از مدینه به بصره آمده و با عبور از نزدیکی کوفه از راه بغداد وارد قم گردید.»

ولی نظریه مشهور این است که امام (علیه السلام) از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طبرس و نیشابور عزیمت داشت. ناصر خسرو در سفرنامه خود راه معروف عراق تا خراسان را - که خودش نیز از همان مسیر سفر کرده است. ضمن نقشه ای که ضمیمه سفرنامه اوست، چنین می نویسد: «این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از «شاطی عمان»، «بله»، «آبادان»، «مهرویان»، «ارجان»، «اصفهان»، «کوه مسکیان»، «نابین»، «ده گرمه»، «رباط زبیده»، «چهارده طبرس» به نیشابور منتهی می شود.»

ورود امام (علیه السلام) به نیشابور

ورود امام (علیه السلام) به نیشابور، مورد اتفاق همه تاریخ نگاران و محدثان است. این بخش از سفر امام (علیه السلام) را می توان پرشکوه ترین مرحله هجرت امام (علیه السلام) و مظهر استقبال امت از امام (علیه السلام) دانست. اگر پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده باشد: «خیر بلاد خراسان، نیشابور»؛ بهترین شهرهای خراسان، شهر نیشابور است، می تواند نظر به این همایش معنوی و پرثمر و شکوهمند داشته باشد.

نویسنده معجم البلدان می نویسد: «نیشابور شهری بزرگ و دارای فضایل بسیاری است، زیرا این شهر خاستگاه فضلا و مرکز علماست و در میان شهرهایی که من گردش کرده ام، چونان نیشابور ندیده ام.»

نیشابور در روزگاران قدیم مرکز بزرگ فرهنگی و علمی به شمار می رفت که بزرگانی از نقاط مختلف دور و نزدیک در آن اقامت گزیده، به امور علمی و تحقیقاتی اشتغال داشتند.

حاکم نیشابوری که دیگر مورخان، از قول او، ورود امام (علیه السلام) به نیشابور را گزارش کرده اند، چنین می نویسد: «چون سلطان اولیاء، برهان ابقیاء، وارث علوم المرسلین، مهبط اسرار رب العالمین ولی الله، صفی الله، فلذه کبد رسول الله، غوث الامه و کشف الغمه... سلطان المقربین یوم الحشر و الجزاء الامام (علیه السلام) ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علی رسول الله و علی الائمه المعصومین و اتباعهم اجمعین إلى یوم الدین، به مقتضای قضای ازل و حکم میرم قدیم لم یزل به صوب خراسان عزیزت نمودند و آن به سال دویست از هجرت بود که شهر نیشابور به مقدم حضرت ایشان، روضات جنان شد و چون سطوات شعشعه اشعه آن نور، بر

قطر نیشابور میان سکان شهر مشهور شد، قطب الانام، كهف العلماء، برهان المجتهدین، این محب محبوب حقیقی نه مجازی، شیخ «بویعقوب راهویه مروزی» شیخ شهر و مقدم ارباب كشف و ولایت بود به تأیید توفیق غیبیه تا قریه مؤیدیه با چند هزار رفیق صدیق در پی پیشواز رفتند. نقل است كه: حضرت سلطان صلوات الله علیه در محفه ای بر ناچه غضباء خود سوار بودند.»

امام رضا (علیه السلام) در میان استقبال با شكوه و بی نظیر مردم وارد نیشابور شدند و در ناحیه ای به نام بلاش آباد یا پلاس آباد منزل گزیدند. حضرت چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از روزها به زیارت آرامگاه امامزاده محمد محروق كه از نوادگان امام سجاد (علیه السلام) است رفته اند.

حاکم نیشابوری می نویسد: «حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: یکی از خاندان ما این جا مدفون است، به زیارت ایشان می رویم و آنگاه حضرت به روضه سلطان محمد محروق در «تلاجرده» تشریف بردند و آن روضه مقدسه را زیارت کردند.»

عزیمت امام (علیه السلام) از نیشابور

پس از چند روز اقامت در نیشابور، امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در میان بدرقه بی سابقه مردم، نیشابور را به مقصد «مرو» ترك كرد. در میان بدرقه كندگان بسیاری از علما و دانشمندان حضور داشتند.

دو تن از حدیث شناسان مشهور به نام: ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی از حضرت درخواست کردند تا از نیاکان خود سخنی به یاد ماندنی نقل کند.

علی بن عیسی اربلی در این باره نوشته است: «... دو تن از پیشوایان حفظ حدیث به نامهای ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی - که خدای آنان را رحمت کند - به خدمت حضرت رسیده، گفتند: ای بزرگوار! بازمانده از دودمان امامان وای سلاله پاک پاکان و ای فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حق پدران و اجداد پاکت و نیاکان نیکو مقامت، سوگند می دهیم، حجاب محمل کنار زده، رخسار به ما بنمایی، و حدیثی از نیاکان خود برای ما بازگویی که خاطرهای بیادماندنی از شما داشته باشیم.

امام (علیه السلام) مرکب از حرکت بازداشت، پرده هودج کنار زد و چون آفتاب به طلوع نشست. انبوه جمعیت چون موج دریا تا ساحل نگاه امام (علیه السلام) موج میزد. هر یک تلاش می کردند تا شاید خود را به امام (علیه السلام) نزدیک کنند و بر رکاب حضرتش بوسه زنند. در میان ابراز احساسات وصف ناشدنی، فریاد اندیشه و روان صاحب قلم بلند شد، مردم را به سکوت و آرامش دعوت کردند تا سخن امام (علیه السلام) را بشنوند و ثبت کنند.»

ص: 50

امام (علیه السلام) در آن اجتماع عظیم مردم نیشابور به بیان حدیثی از اجداد خود پرداخت که به حدیث سلسله الذهب موسوم گردید. این حدیث از جمله احادیثی است که در کتابهای حدیثی نقل شده و از نظر سند تمام است. هر چند از نظر متن، نقل های مختلفی از آن در متون حدیثی به چشم می خورد، اما تعداد نقلها به گونه ای است که از تواتر آن نمی کاهد.

عن الرضا من آبائه عن رسول الله قال: سمعت الله عزوجل يقول: «لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی». قال فلما مرت الراحله نادانا بشروطها وانا من شروطها» کلمه توحید «لا اله الا الله» دژ من است. هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود. پس آنگاه که مرکب حرکت کرد، حضرت ندا در دادند و ما را فرمودند: با شرایط آن و من از شرطهای آن هستم.

با امام (علیه السلام) در ادامه سفر

پس از این که امام (علیه السلام) نیشابور را ترک گفت، در ادامه مسیر، کاروان امام (علیه السلام) از موضعی به نام «عین کهلان» در قریه الحمراء عبور کرد که اکنون به نام قدمگاه» شهرت یافته است. البته برخی معتقدند که قریه الحمراء در نزدیکی شریف آباد است که اکنون ده سرخ نام دارد، نه قدمگاه. در قدمگاه کنونی، بقعه ای وجود دارد که داخل آن،

اثر دو قدم بر روی سنگ سیاهی دیده میشود. این سنگ در قسمت جنوبی به دیوار نصب شده است. اصل بقعه در سال 1020 ه. ق و به دستور شاه عباس صفوی ساخته شده است، ولی تاریخچه ای از آن سنگ در دست نیست که قبل از بناء بقعه، کجا بوده و چگونه به این مکان منتقل گردیده است. بعضی بر این باورند که اثر قدم مبارک امام (علیه السلام) است، ولی احتمال می رود که به عنوان یادواره سفر امام (علیه السلام) و قدوم حضرت به آن مکان، آن سنگ را تراشیده باشند.

ورود امام (علیه السلام) به طوس

آن گونه که از منابع مختلف به دست می آید، امام رضا (علیه السلام) پس از طی فاصله میان نیشابور و طوس با گذر از روستاهایی چند به شهری تاریخی که در ده فرسخی نیشابور آن روز، بوده است وارد شدند. شهر طوس از شهرهای بزرگ خراسان بوده است. یاقوت حموی می نویسد: «طوس شهری در خراسان است، فاصله بین آن و نیشابور ده فرسخ است. این شهر شامل دو آبادی است که یکی را «طابران» و دیگری را «نوقان» می گفتند.» در نقل های مختلف تاریخی، از منطقه ای به نام «سناباد» یاد شده است که حضرت رضا (علیه السلام) از آن عبور داشته اند؛ هر چند از جزئیات استقبال و بدرقه مردم و نیز اقامت حضرت در آن سخنی به میان نیامده است.

شیخ صدوق مینویسد: «پس از ورود به سناباد، حضرت رضا (علیه السلام) وارد خانه حمید بن قحطبه شدند. آنگاه نزد قبه ای که مدفن هارون است رفته و خطی بر زمین ترسیم کرده و فرمود: اینجا تربت من است. در آینده ای نه چندان دور خداوند این مکان را محل اجتماع شیعیان و دوستداران ما قرار خواهد داد. به خدا سوگند هیچ زائری مرا زیارت نکرده و بر من سلام نخواهد گفت، مگر این که خداوند به واسطه شفاعت ما آمرزش و رحمت خدا را بر او واجب خواهد ساخت.»

ورود امام (علیه السلام) به سرخس

امام رضا (علیه السلام) پس از گذر از طوس و سناباد به سوی سرخس رفتند. آنچه درباره سفر امام (علیه السلام) به سرخس شایان درنگ است، سخن بعضی راویان مبنی بر محبوس بودن حضرت رضا (علیه السلام) در آن شهر است. شیخ صدوق با نقل حدیثی از عبدالسلام بن صالح هروی آن را یاد آور شده، می نویسد: «عبدالسلام بن صالح هروی گفت: در شهر سرخس نزد خانه ای رفتم که امام رضا (علیه السلام) در آن زندانی و در بند بود. از زندانبان دیدار امام (علیه السلام) را خواستار شدم. او نپذیرفت و اظهار داشت هیچ راهی برای ملاقات با امام (علیه السلام) وجود ندارد. علت را جوینا شدم، زندانبان گفت: امام (علیه السلام) همواره مشغول عبادت است به گونه ای که تنها در ابتدای روز و نزدیک ظهر و نیز هنگام غروب آفتاب از نماز فارغ می شود، در این مواقع نیز به مناجات می پردازد.»

راوی می گوید از او خواستم تا در چنین مواقعی اجازه ملاقات گیرد. به دنبال آن بود که زمانی بر حضرت وارد شدم و ایشان در حال مخصوص خود در مصلی نشسته بودند.»

علاوه بر مرحوم صدوق دیگرانی نیز از زندانی شدن حضرت در سرخس خبر داده اند. از جمله صاحب کتاب وفاه الامام الرضا (علیه السلام) مینویسد: «هنگام ورود حضرت رضا (علیه السلام) به شهر سرخس، کرامات و معجزات آن حضرت زمینه بدگمانی و حسادت مأموران حکومتی را فراهم ساخت. در نتیجه آنان حضرت را به زندان انداخته و در بند قرار دادند و از دیدار مردم با امام (علیه السلام) جلوگیری می کردند.»

ورود به مرو

سرانجام حضرت رضا (علیه السلام) پس از تحمل حدود چهار ماه سفر و گذر از مناطق مختلف در نیمه اول سال 201 ه. ق وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شد.

ص: 54

مأمون که پیوسته شور و اشتیاق مردم نسبت به امام و اعتبار بی همتای امام را در میان ایشان می دید می خواست تا این قداست و اعتبار را خدشه دار سازد و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این هدف انجام داد تشکیل جلسات مناظرهای بین امام و دانشمندان علوم مختلف از سراسر دنیا بود، تا آنها با امام به بحث پردازند، شاید بتوانند امام را از نظر علمی شکست داده و وجهه علمی امام را زیر سؤال ببرند که شرح یکی از این مجالس را می آوریم: «برای یکی از این مناظرات، مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اساتید کلام و حکمت را از سراسر دنیا دعوت کند تا با امام به مناظره بنشینند.

فضل نیز اسقف اعظم نصاری، بزرگ علمای یهود، رؤسای صابئین (پیروان حضرت یحیی)، بزرگ مؤیدان زرتشتیان و دیگر متکلمین وقت را دعوت کرد. مأمون هم آنها را به حضور پذیرفت

و از آنها پذیرایی شایانی کرد و به آنان گفت: «دوست دارم که با پسر عموی من (مأمون از نوادگان عباس عموی پیامبر است که ناگزیر پسر عموی امام می باشد.) که از مدینه پیش من آمده، مناظره کنید».

صبح روز بعد مجلس آراسته ای تشکیل داد و مردی را به خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد و حضرت را دعوت کرد. حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند و به او فرمودند: «آیا می خواهی بدانی که مأمون کی از این کار خود پشیمان می شود؟». او گفت: «بلی فدایت شوم.» امام فرمودند: «وقتی مأمون دلایل مرا بر رد اهل تورات از خود تورات و بر اهل انجیل از خود انجیل و از اهل زبور از زبورشان و بر صابئین به زبان ایشان و بر آتش پرستان به زبان فارسی و بر رومیان به زبان رومی شان بشنود و ببیند که سخنان تک تک اینان را رد کردم و آنها سخن خود را رها کردند و سخن مرا پذیرفتند آن وقت مأمون میفهمد که توانایی کاری را که می خواهد انجام دهد ندارد و پشیمان می شود و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.» سپس حضرت به مجلس مأمون تشریف فرما شدند و با ورود حضرت، مأمون ایشان را برای جمع معرفی کرد و سپس گفت: «دوست دارم با ایشان مناظره کنید.»

حضرت رضا (علیه السلام) نیز با تمامی آنها از کتاب خودشان درباره دین و مذهبشان مباحثه نمودند. سپس امام فرمود: «اگر کسی در میان

شما مخالف اسلام است بدون شرم و خجالت سؤال کند.» عمران صابی که یکی از متکلمین بود از حضرت سؤالات بسیاری کرد و حضرت تمام سؤالات او را یک به یک پاسخ گفتند و او را قانع نمودند. او پس از شنیدن جواب سؤالات خود از امام شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد و با برتری مسلم امام، جلسه به پایان رسید و مردم متفرق شدند. روز بعد حضرت عمران صابی را به حضور طلبیدند و او را بسیار اکرام کردند و از آن به بعد عمران صابی خود یکی از مبلغین دین مبین اسلام گردید.

رجاء ابن ضحاک که از طرف مأمون مأمور حرکت دادن امام از مدینه به سوی مرو بود، می گوید: «آن حضرت در هیچ شهری وارد نمیشد مگر اینکه مردم از هر سو به او روی می آوردند و مسائل دینی خود را از امام می پرسیدند. ایشان نیز به آنها پاسخ می گفت و احادیث بسیاری از پیامبر خدا و حضرت علی (علیه السلام) بیان میفرمود. هنگامی که از این سفر بازگشتم نزد مأمون رفتم. او از چگونگی رفتار امام در طول سفر پرسید و من نیز آنچه را در طول سفر از ایشان دیده بودم بازگو کردم. مأمون گفت: «آری، ای پسر ضحاک! ایشان بهترین، داناترین و عابدترین مردم روی زمین است.»

خصوصیات اخلاقی و زهد و تقوای آن حضرت به گونه ای بود که حتی دشمنان خویش را نیز شیفته و مجذوب خود کرده بود. با مردم در نهایت ادب تواضع و مهربانی رفتار می کرد و هیچ گاه خود را از مردم جدا نمی نمود.

1. یکی از یاران امام می گوید: «هیچ گاه ندیدم که امام رضا (علیه السلام) در سخن بر کسی جفا ورزد و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند. هرگز نیازمندی را که می توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی کرد. در حضور دیگری پایش را دراز نمیفرمود. هرگز ندیدم به کسی از خدمتکارانش بدگویی کند.

خنده او قهقهه نبود؛ بلکه تبسم میفرمود. چون سفره غذا به میان می آمد، همه افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سر سفره

خویش می نشانند و آنان همراه با امام غذا می خوردند. شبها کم می خوابید و بسیاری از شبها را به عبادت می گذراند. بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز در ماه را ترک نمی کرد. کار خیر و اتفاق پنهان بسیار داشت. بیشتر در شبهای تاریک، مخفیانه به فقرا کمک می کرد.

2. یکی دیگر از یاران ایشان می گوید: «فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او در خانه درشت و خشن بود؛ اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می کرد، خود را می آراست (لباس های خوب و متعارف می پوشید). شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ ایرادی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، اما امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: «ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی گیریم.»

3. شخصی به امام عرض کرد: «به خدا سوگند! هیچ کس در روی زمین از جهت برتری و شرافت اجداد، به شما نمی رسد.» امام فرمودند: «تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار، آنان را بزرگوار ساخت.»

4. مردی از اهالی بلخ می گوید: «در سفر خراسان با امام رضا (علیه السلام) همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگزاران حتی سیاهان را بر آن سفره نشانند تا همراه ایشان

غذا بخورند. من به امام عرض کردم: «فدایت شوم بهتر است اینان بر سفرهای جداگانه بنشینند.» امام فرمود: «ساکت باش، پروردگار همه یکی است. پدر و مادر همه یکی است و پاداش هم به اعمال است.»

5. یاسر، خادم حضرت می گوید: امام رضا (علیه السلام) به ما فرموده بود: «اگر بالای سرتان ایستادم و شما را برای کاری طلبیدم) و شما مشغول غذا خوردن بودید برنخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می افتاد که امام ما را صدا می کرد و در پاسخ او می گفتند: «به غذا خوردن مشغولند.» و آن گرامی می فرمود: «بگذارید غذایشان تمام شود.»

6. یک بار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: «من از دوستان شما و پدران و اجدادتان هستم. از حج بازگشته ام و خرجی راه را تمام کرده ام اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را به وطن برسانم و در آنجا معادل همان مبلغ را صدقه خواهم داد؛ زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده ام.» امام برخاست و به اطای دیگر رفت و از پشت در دست خویش را بیرون آورد و فرمود: «این دوست دینار را بگیر و توشه راه کن و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه دهی.»

آن شخص نیز دینارها را گرفت و رفت. از امام پرسیدند: «چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟» فرمود: «تا شرمندگی نیاز و سؤال را در او نبینم».

7. یکی از یاران امام رضا (علیه السلام) می گوید: «روزی همراه امام به خانه ایشان رفتم. غلامان حضرت مشغول بنایی بودند. امام در میان آنها غریبه ای دید و پرسید: «این کیست؟» عرض کردند: به ما کمک می کند و به او دستمزدی خواهیم داد.» امام فرمود: «مزدش را تعیین کرده اید؟» گفتند: «نه هر چه بدهیم می پذیرد.» امام برآشفست و به من فرمود: «من بارها به اینها گفته ام که هیچ کس را نیاورید مگر آنکه قبلاً مزدش را تعیین کنید و قرارداد ببندید. کسی که بدون قرارداد و تعیین مزد، کاری انجام میدهد، اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می کند مزدش را کم داده ای؛ ولی اگر قرارداد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده ای و در این صورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی، هر چند کم و ناچیز باشد؛ می فهمد که بیشتر پرداخته ای و سپاسگزار خواهد بود».

8. خادم حضرت می گوید: «روزی خدمتکاران میوه های می خوردند. آنها میوه را به تمامی نخورده و باقی آن را دور ریختند. حضرت رضا (علیه السلام) به آنها فرمود: «سبحان الله اگر شما از آن بی نیاز هستید، آن را به کسانی که بدان نیازمندند بدهید!»

فصل ششم: تعدادی از یاران امام رضا (علیه السلام)

اشاره

ص: 67

از یاران معروف امام رضا (علیه السلام):

1. ابراهیم بن محمد همدانی - مولی همدانی

معروفیت او به این نام از آن روست که حضرت امام رضا علیه السلام در نوشته از وی به مولی همدانی یاد می کند. وی از دلباختگان امامت و ولایت به شمار می آید؛ زیرا نام مولی همدانی در زمره یاران سه معصوم دیده می شود. و این افتخاری است که او را از دیگر همگنان خود برجسته می سازد.

2. ابراهیم بن اشعری قمی

ص: 69

وی نخست پروانه شمع وجود موسی بن جعفر (علیه السلام) است. پس از شهادت آن حضرت در زمره یاران امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در می آید و نزد حضرتش به کسب دانش و تهذیب نفس می پردازد.

3. ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، معروف به مولی خراسانی

از این رو که ایرانی است و هم شخصیتی برجسته دارد. در کشورهای عربی به مولی خراسانی شناخته می شود. از یاران موسی بن جعفر علیه السلام شمرده می شود. اما پس از شهادت آن حضرت در صف یاران امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) قرار می گیرد.

4. ابراهیم بن سلام نیشابوری (ابن سلامه)

وی راوی حدیث و از وکلای امام به شمار می آید.

5. ابو خالد سجستانی

از یاران امام رضا (علیه السلام) و راوی حدیث است.

6. ابوطاهر بن حمزه بن الیسع قمی

7. أحمد بن عامر

ص: 70

یار فرهیخته امام رضا علیه السلام است. جد بزرگوارش «وهب بن عامر» از مردان جاوید تاریخ تشیع به شمار می آید.

8. ادریس بن عبدالله اشعری قمی

دانشمند و دارای کتاب است. از زکریا حسین بن عثمان و برادرش عبدالملک از او روایت می کنند. دانش او مرهون بهره گیری از حضرت امام صادق (علیه السلام)، امام کاظم (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) است.

9. ادریس بن حسین اشعری قمی

این راوی ثقه شمرده می شود. نزد امام رضا (علیه السلام) شرفیاب می گردد و به فراگیری دانش می پردازد و از آن حضرت روایت می کند.

10. ادریس بن یقین

وی اهل خراسان و از یاران امام رضا (علیه السلام) است.

11. اسحاق بن ابراهیم حضینی

در شمار یاران امام رضا (علیه السلام) است، توسط حسن بن سعید اهوازی نزد هشتمین پیشوای شیعیان می رسد و از آن حضرت بهره علمی و معنوی می برد.

12. اسحاق بن آدم

از شیفتگان علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در شهر قم به شمار می رود.

13. ادريس بن زيد

يار امام رضا (عليه السلام)، جليل القدر و درست گفتار است.

14. يونس بن عبدالرحمن

اسم او يونس، كنيه اش ابو محمد، معروف به «مولى آل يقطين» و نسبتش، قمى است.

15. سعد ابن سعد اشعري قمى

6. عبدالسلام بن صالح، اباصلت هروى

17. ريان قمى

ص: 72

در شماره و اسامی فرزندان امام (علیه السلام) نیز اختلاف است، گروهی آنها را پنج تن پسر و یک دختر نوشته اند، به نامهای محمد قانع، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشه.

سبط بن جوزی در کتاب تذکره الخواص، آنان را چهار تن، که با حذف حسین، به شرحی که ذکر شده نام برده است، اما شیخ مفید بر این باور است، که امام هشتم (علیه السلام) را، فرزندی جز امام محمد جواد (علیه السلام) نبوده است، و ابن شهر آشوب و طبرسی در کتاب اعلام الوری، نیز بر همین اعتقاد می باشند و اما در کتاب العدد القویه تعداد فرزندان آن حضرت دو فرزند پسر، به نامهای محمد و موسی، ذکر شده است و آنچه در کتاب قرب الاسناد آمده است، این قول را تقویت می کند، و آن این است که بزنی به امام هشتم (علیه السلام) عرض

ص: 75

کرد: «در چند سال پیش پرسیدم که جانشین شما کیست؟» فرمودید: فرزندم، و در آن روز فرزند نداشتید، و اکنون خداوند به شما دو فرزند عطا فرموده است، کدام یک از این دو جانشین شماست؟».

در کتاب عیون اخبار الرضا آمده که امام دختری به نام فاطمه داشته است. اکنون ما در این صدد نیستیم که دقیقا شماره و نام فرزندان آن حضرت را، بررسی و تعیین کنیم، ولی نظر شیخ مفید را که ذکر شد ترجیح میدهیم و آنچه از نظر ما محقق است این است که امام هشتم (علیه السلام) فرزندی جز امام محمدجواد (علیه السلام) نداشته، و آنچه غیر از این گفته شده، به ثبوت نرسیده است، و خداوند به حقیقت حال دانایتر است.

ص: 76

داستانها و حکایات و کراماتی که درباره امام رضا (علیه السلام) نقل شده، زیادتر از آن است که در این کتاب بگنجد. اگر بخواهیم همه حکایتها را بیاوریم باید کتاب مستقلی بنویسیم. ولی جهت اختصار به چند نمونه بسنده می کنیم:

1. هجده خرمایی که واقعی شد!

همانطور که پای پیاده، کوچه های بصره را در هوای گرم زیر پا می گذاشت، اضطرابی وجودش را می فشرد. با نیاز مبرمی به دیدن دوباره آن خانه، سرعتش را تند کرد. مدتی بود که سعی می کرد

ص: 79

خوابش را فراموش کند، اما هر دفعه دوباره به ذهنش هجوم آورده بود.

چند هفته پیش آن خواب عجیب را دید. مردی در خواب به او گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله) به بصره آمده و در خانه ای اقامت کرده است. هنوز هم وقتی چشمانش را می بست و به خوابش فکر می کرد به نظرش می رسید که گرمای مبهمی را در وجودش احساس می کند. همان گرمایی که در خواب موقع دویدن داشت، وقتی برای دیدن رسول الله میرفت. بعد توی کوچه ای پهن ایستاد. وارد دومین خانه در سمت چپ کوچه شد. همان خانه ای که پنجره هایش درست رو به شرق باز میشد. رسول الله را دید که با یارانش نشسته بود و طبقی از خرما جلوی آنها روی زمین بود. رسول الله مقداری خرما برداشت و به ابن علوان داد. ابن علوان آنها را شمرد. هجده خرما بود.

وقتی از خواب بیدار شد، به خود لرزید. برای لحظاتی در رختخواب نشست. بعد برخاست. وضو گرفت و نماز خواند. فردایش نتوانسته بود آرام بگیرد. توی کوچه های بصره راه افتاده بود. تنها راه چاره، گشتن بود. چیزی در وجودش ندا می داد که آن خانه را پیدا خواهد کرد. آگاهی مبهمی بود که دلیل منطقی هم نداشت.

ص: 80

این کوچه بود؟ یا نه کوچه مقابلش؟ شاید هم کوچه پشتی، یادش آمد انگار آن سوی بصره بوده. در حالی که از کوچه ای به کوچه دیگر می رفت، تصویر آن خانه را جلوی چشمش دید. بدین ترتیب بعد از گذشتن از آن همه کوچه و دیوار و بازار، حالا نفس در سینه اش حبس شده بود. نشانه ای از آرامش از دست رفته.

در مقابل خانه، با چشمانی گشاد ایستاده بود. سکوت پشت دیوارها بیش از حد بود. سکوتی که انگار در درونش انتظاری نهفته بود.

و امروز برای دیدن دوباره آن خانه می رفت. غروب گذشته شنید که پیشوای هشتم به بصره وارد شده است. نشانی اش را پرسیده بود: خانه ای آن سوی بصره در کوچه ای پهن و ساکت. دومین خانه در سمت چپ که پنجره هایش درست رو به شرق باز میشود. تمام دیشب را بیدار مانده بود و حالا در آرامش دیوارهای آشنای این سوی بصره، آنجا می رفت. وارد خانه که شد پیشوارا دید. همان جایی نشسته بود که رسول الله در خواب نشسته بود. طبقی از خرما هم روی زمین بود. پیشوای هشتم تعدادی از آنها را برداشت و به ابن علوان داد. ابن علوان شروع به شمردن کرد. با دلهرهای که داشت قادر به شمردن خرماها نبود. دوباره شروع کرد. یک... دو... سه... چهار. هجده عدد بود. بعد در حالی که سعی می کرد کسی متوجه نشود، آهسته با صدایی لرزان گفت: ای فرزند پیامبر ممکن است تعدادی بیشتر عطا فرمایید.

فقط می خواست حرفی زده باشد تا جوابی بشنود. شاید میخواست آنچه را که روی سینه اش سنگینی می کرد با او تقسیم کند. تحمل آن راز بیش از طاقت او بود. پیشوا گفت: «اگر جدم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیشتر داده بود من هم بیشتر میدادم.» و روبه رویش را نگاه کرد به سمت آن شعاع نوری که از شرق می تابید. ابن علوان گذاشت لحظاتی بگذرد تا بر خود مسلط شود. بعد برخاست و بیرون آمد. سنگین از شوری که حالا وجودش را گرفته بود. (منبع: هشتمین سفیر رستگاری - نوشته علی کرباسی زاده)

2. مسیری سبز برای عبور از گردنه

غذا را که برای امام آوردم مثل همیشه ظرفی خواستند. دلم از مهربانیش می لرزید. هیچ وقت فراموش نمی کردند چه می گویم مگر جایی برای فراموشی بود، جان او با جان همه عالم یگانه است. می دیدم که با دقت بسیار، بهترین بخشهای غذایش را در ظرفی که آورده ام می گذاشت و می خواست که غذا را همان وقت برای تهیدستی ببرند. عطر پدر بزرگوارش در فضای خانه می پیچید.

یاد نیمه شبهای کوفه و کیسه های طعام با شانه های مردی که چشمه همیشه باقی حرمت بود، اشکم را سرازیر می کرد. زیر لب زمزمه می کردند: «پس از گردنه عبور نکرد!»، هول گردنه های قیامت در دل من هم بیدار میشد. ترس مرا

می شناختند. می فرمودند: «خداوند بلندمرتبه میدانست که همه انسانها قادر به آزاد کردن بنده نیستند به همین دلیل با دستور دادن به اطعام، راهی را برای بندگانش روشن کرد تا مسیری شود درخشان برای گذشتن ایشان از گردنه های قیامت و رسیدن به بهشت».

3. ای کاش بر پایش فرو می ریختم

مدتی است که برای رسیدنشان انتظار می کشم. صدای زنگهای شتران به گوش می رسد. چشمم به غبار قافله شان است. آمده اند، قافله غریبی هستند. چه صورت های بی غباری، مثل این صحرا که عمری با او همنشین هستم به ظاهر آرام اند، اما تو در سکوت باوقار شان ولوله رازی را حس می کنی. حتی شترها و اسبهایشان هم خسته راه نیستند؛ انگار همه مسیر را در دل صحرا بر بال باد آمده اند. در حیاط ولوله ای افتاده است. زمین در نقطه ای می تپد؛ موج گرمایش را در دیوارها و صحنم احساس می کنم.

کاروان در تدارک غذای ظهر است و من همه حواسم به یک غریبه است. نگاهم یک لحظه نمی تواند رهایش کند. می خواهد سفره ای بزرگ بیندازند و همه خدمتگزاران با او و همراهانش سر یک سفره غذا بخورند. بندگان سیاه را هم حتی صدا زده اند. گفتم که کاروان غریبی است. می شنوم مردی به آن عزیز می گوید: بهتر نبود برای اینها سفرهای جداگانه می انداختید.

لب که به سخن باز می کند بی قرارتی می شوم. می گوید: «پروردگار ما یکی است و پدر و مادر همه ما یکی». ای کاش می توانستم بگیریم. ای کاش می توانستم بر پایش فرو بریزم. نکند او حجت خداست، او پسر رسول خداست. او علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) است. دیوارهایم در حال فرو ریختن اند. رفته اند، دل من هم به دنبالشان!

4. من لباسی بودم برای خدا

با آنکه، بودن با شما را بسیار دوست میداشتم، هرگاه مرا بر تن می کردید بسیار می ترسیدم که از این همراهی، جسم مبارک شما آزار ببیند. در تابستان همیشه سعی می کردم برای شما همچون حریری باشم و همه زمستان، دلواپس نفوذ سرما از تار و پود سست و خشنم بودم، اما چه کاری از من بر می آمد جز دلشوره؟!

مرا این گونه بافته بودند، پارچه ای زبر و خشن و شما خود این گونه پوششی را انتخاب کرده بودید. شرمنده ام از این اعتراف، اما روزهایی بود که هنگام خارج شدن از منزل و بودن در میان مردم، جز من لباس زیبایی را نیز می پوشیدید.

دلم بسیار می گرفت و در مجاورت با آن لباس، احساس پستی می کردم. علت این عملتان را درک نمی کردم. بعید بود که شما را دل بسته ظاهر بدانم. زبانم لال شما و انتخاب راحتی؟! تنها افسرده

می شدم از زشتی خود و زیبایی لباس نو. تا اینکه روزی ساده دلی چون من جسارت کرد و به شما پیشنهاد پوشیدن لباس پست تری را از آن لباس خز که پوشیده بودید داد.

چه بزرگواری بودید شما! تنها دست او را گرفتید و به میان آستینتان بردید تا بتواند سطح زیر مرا لمس کند. حیرت مرد، دیدنی بود در زمان لمس من، آنگاه فرمودید: «خز را برای مردم و لباس زیر را برای خدا پوشیدم.»

5. می دانست طاقت دوری ندارم

از مدینه آمده بودم نزد امام، امام خود برایم اسبی فرستاده بودند و خواسته بودند به نزدشان بیایم. در کنار ایشان، زمان و خستگی را احساس نمی کردم. صحبت ایشان که تمام شد، تازه متوجه شدم شب شده است. باید به مدینه باز می گشتم. شب و دوری راه، کمی نگرانم کرده بود، اما آنچه معظلم می کرد در رفتن، جدا شدن از امام بود.

با این همه، روی درخواست نداشتم، برخاستم تا برای رفتن مهیا شوم. امام به من نگاهی کردند و ضمن برخاستن گفتند: «نمی بینم که شب بتوانی راهی مدینه شوی.» دلم می خواست بگویم شب و راه دور را می توانم تحمل کنم، آنچه مانع از رفتنم است سیمای پر نور شماس، اما دستپاچه بودم و تنها، حرفشان را

ص: 85

تأیید کردم. ادامه دادند: «امشب را نزد ما بمان و سپیده دم راهی مدینه شو».

صدای قلبم را میشنیدم. مشتاق گفتم: «فدایت شوم، چنین کنم!» پس به خادم خود گفتم: «رختخواب مرا برای او بینداز و روانداز مرا به او بده و بالش مرا زیر سرش بگذار».

ص: 86

فصل نهم : گزیده سخنان گهربار امام رضا (علیه السلام)

گزیده سخنان گهربار امام رضا (علیه السلام)

ص: 87

1. صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله؛ دوست هر کس اوست و دشمن او جهل و نادانی اوست.

2. من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل؛ هر کس که پاس نعمت خویش از مخلوق را ندارد، خداوند عزوجل را شکر نکرده است.

3. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا یزال الشیطان ذعرا من المومن ما حافظ علی الصلوات الخمس؛ فاذا ضیعهن تجرا علیه و اوقعه فی العظام؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: شیطان پیوسته از شخص با ایمان که مواظب انجام نمازهای خویش است بیم دارد، تا آن زمانی که آن را ضایع کند و اهمیت به اوقات آن ندهد، در چنین وقت است که او بر وی دست یافته و او را در گناهان می افکند.

ص: 89

4. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها زخ في النار؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمودند: مثل اهل بيت من در بين شما مثل کشتی نوح است که هر کس در آن درآمد نجات یافت و هر کس تخلف نمود، در آب غرق و در آتش پرت شد.

5. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ستة من المروه : ثلاثة منها في الحضر و ثلاثة منها في السفر، فاما التي في الحضر فتلاوه كتاب الله عزوجل؛ و عماره مساجد الله و اتخاذ الاخوان في الله، و اما التي في السفر فبذل الزاد؛ و حسن الخلق و المزاح في غير المعاصي؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمودند: شش چیز از مردانگی و انسانیت است، سه چیز در حضر و سه چیز در سفر اما آن سه که در حضر است : اول تلاوت کتاب خدا (قرآن مجید)، دوم آباد کردن مساجد خدا و سوم یافتن دوستانی در راه خدا ، و اما آن سه چیز که در سفر است عبارتند از اول انفاق کردن از توشه، دوم نیک خلقی و سوم بذله گویی در غیر معاصی.

6. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يقول الله تبارك و تعالی: يا ابن آدم ما تنصفتني، اتحجب اليك بالنعمة و تتمقت إلى بالمعاصي، خيري اليك منزل و شرک الي صاعد ولا يزال ملك كريم، ياتيني عنك في كل يوم و ليله بعمل قبيح منك، يا ابن آدم لو سمعت وصفك من غيرك و انت لا تعلم من الموصوف لسارعت

الی مقتله؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم! تو با من به انصاف رفتار نکردی، من با ارزانی داشتن نعمت بر تو، با تو دوستی کردم و توبه نافرمانی و ارتکاب معصیت با من دشمنی می نمایم؛ خوبیهای من به سوی تو سرازیر شد و شر و بدیهای توبه سوی من همواره بالا آمد، پی در پی در هر روز و شب، فرشته ای گزارش صدور عمل قبیحی را از توبه من اطلاع می دهد، ای فرزند آدم چنانچه کارهای تو را از دیگری به تو خبر می دادند (که فلانی چه کرده و چه کرده) و تو وی را نمی شناختی، در دشمنی او شتاب می کردی.

7. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لیس منا من غش مسلما او ضره او ما کره؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: از ما نیست کسی که با مسلمانی به نیرنگ رفتار کند (در معامله خیانت کند یا او را فریب دهد) یا خسارت زند یا به حيله و تزوير عمل نماید.

8. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: قال الله تبارک و تعالی: یا ابن آدم لا یغرنک ذنب الناس عن ذنبک، ولا نعمه الناس عن نعمه الله علیک ولا تقنط الناس من رحمت الله وانت ترجوها النفسک؛ از آن حضرت روایت شده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند تبارک و تعالی فرزند آدم را خطاب کرده و فرموده است: ای پسر آدم! گناه دیگران، تو را بی توجه به گناه خویش نسازد و نیز

نعمت‌های خداداد مردم، تو را از نعمت‌هایی که بر تو ارزانی داشته غافل ننماید و مردم را از رحمت پروردگار مأیوس مکن در حالی که در حق خود بدان امیدواری.

ص: 92

حضرت سید امیر احمد (علیه السلام) ملقب به شاهچراغ و سید السادات الاعظم، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم (علیه السلام) است. پسران امام هفتم (علیه السلام) بنا به مشهور نوزده نفر می باشند. حضرت احمد بن موسی (علیه السلام) و محمد بن موسی (علیه السلام) از یک مادر که ام احمد» خوانده میشد متولد گردیدند.

بیعت حضرت احمد بن موسی (علیه السلام) و مردم مدینه با علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

هنگامی که خبر شهادت حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) در مدینه منتشر شد، مردم بر در خانه «ام احمد» جمع شدند. آن گاه همراه با احمد بن موسی (علیهما السلام) به مسجد آمدند و به سبب

شخصیت والای احمد بن موسی (علیهما السلام) گمان کردند که پس از شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام) وی جانشین و امام است. به همین سبب، با وی بیعت کردند و او نیز از آنها بیعت گرفت، پس بر بالای منبر رفت و خطبه ای در کمال فصاحت و بلاغت بیان کرد و فرمود: «ای مردم، همچنان که اکنون تمامی شما با من بیعت کرده اید، بدانید که من خود، در بیعت برادرم علی بن موسی (علیه السلام) هستم. او پس از پدرم، امام و خلیفه به حق و ولی خداست. از طرف خدا و رسولش بر من و شما واجب است که از او اطاعت کنیم».

پس از آن، احمد بن موسی (علیه السلام) در فضایل برادرش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) سخن گفت و تمامی حاضران تسلیم گفته او شدند و از مسجد بیرون آمدند، در حالی که پیشاپیش آنها احمد بن موسی (علیه السلام) بود. آن گاه خدمت امام رضا (علیه السلام) رسیدند و به امامت آن بزرگوار اعتراف کردند. سپس همگی با حضرت امام رضا (علیه السلام) بیعت کردند و حضرت علی بن موسی (علیه السلام) درباره برادرش احمد دعا فرمود: همچنان که حق را پنهان و ضایع نگذاشتی، خداوند در دنیا و آخرت تو را ضایع نگذارد».

عزیمت از مدینه به طوس

حضور با برکت امام هشتم (علیه السلام) در خراسان باعث می شود که شیعیان و محبان اهل بیت رسالت با اشتیاق زیارت چهره تابناک امامت و ولایت از نقاط مختلف به سوی ایران حرکت کنند.

حضرت احمد بن موسی (علیهما السلام) نیز در همین سنوات (198 تا 203 ه.ق) به همراه دو تن از برادرانش به نامهای محمد و حسین و گروه زیادی از برادر زادگان، خویشان و شیعیان، بالغ بر دو یا سه هزار نفر از طریق بصره عازم خراسان شدند و از هر شهر و دیاری که می گذشتند، بر تعداد همراهانشان افزوده می شد، به طوری که برخی از مورخان تعداد یاران احمد بن موسی (علیه السلام) را نزدیک به پانزده هزار نفر ذکر کرده اند.

در همین احوال، علیرغم خدعه و نیرنگ های مأمون عباسی برای مخدوش ساختن مقام ولایت و چهره علمی حضرت رضا (علیه السلام)، برتری حجت خدا و پیروزی های حضرتش کینه مأمون عباسی را بیشتر و سرانجام در سال 202 ه.ق امام معصوم را مسموم و به شهادت می رساند. سپس در سوگ ایشان، با ریاکاری به عزاداری می پردازد و جسد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) را با احترام در کنار مدفن هارون الرشید قاتل امام موسی الکاظم (علیه السلام) دفن می نماید.

مأمون ملعون که از جنایات خویش بسیار متوحش، و خبث سریرت و دشمنی آل ابیطالب را از اسلاف خویش کمال و تمام به ارث برده بود، با اطلاع از حرکت حضرت احمد بن موسی (علیه السلام) برادر بزرگوار امام رضا و یارانش به قصد خراسان، به جمیع حکام و عمال خود دستور داد هر کجا از بنی فاطمه و اولاد پیغمبر بیایند مقتول سازند. و پیروان سادات بنی هاشم را با آزار و شکنجه مرعوب و مقهور حکومت غاصب نمایند.

خبر حرکت احمد بن موسی (علیه السلام) توسط کارگزاران حکومتی به مأمون رسید. مأمون که ورود برادران امام را به مرکز حکومت، تهدیدی جدی برای موقعیت حساس خود می دید و از هم داستان شدن برادران و شیعیان امام با وی هراسناک بود، به همه حکمرانان خود، دستور داد که در هر کجا قافله بنی هاشم را یافتند، مانع از حرکت آنها شوند و آنها را به مدینه بازگردانند یا مقتول کنند.

این دستور به هر شهری که می رسید، کاروان از آنجا گذشته بود، مگر در شیراز که پیش از رسیدن کاروان احمد بن موسی (علیهما السلام)، حکم به حاکم وقت رسید. حاکم فارس «قتلغ خان» مردی سفاک و خون ریز بود. وی با لشکری انبوه از شهر خارج شد و در برابر کاروان احمد بن موسی (علیه السلام) اردو زد.

احمد بن موسی (علیه السلام) در دو فرسنگی شیراز با قتلغ خان روبه رو شد. در آنجا خبر شهادت برادرش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) انتشار یافت، و به احمد بن موسی (علیه السلام) خبر دادند که اگر قصد دیدن برادر خود علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را دارید، بدانید که وی فوت شده است.

حضرت احمد بن موسی (علیه السلام) که وضع را چنین دید، دانست که نخست، برادرش در طوس شهید شده است؛ دوم، برگشتن به مدینه و یا غیر آن ممکن نیست؛ سوم، این جماعت به قصد مقاتله و جدال در اینجا گرد آمده اند. بنابراین، اصحاب و یاران خود را خواست و جریان را به آگاهی همه رساند و افزود: «قصد اینها

ریختن خون فرزندان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، هر کس از شما مایل به بازگشت باشد یا راه فراری بداند، می تواند جان از مهلکه به سلامت برد که من چاره ای جز جهاد با این اشرار ندارم». تمامی برادران و یاران احمد بن موسی (علیه السلام) عرض کردند که مایل اند در رکاب وی جهاد کنند. آن بزرگوار در حق آن ها دعای خیر کرد و فرمود: «پس برای مبارزه، خود را آماده سازید».

جدال و پیکار

سپاه قتلغ خان در برابر یاران احمد بن موسی (علیه السلام) صف های خود را آراستند، و جنگ نابرابری آغاز شد. در نتیجه رشادت و فداکاری یاران احمد بن موسی (علیه السلام)، دشمن شکست خورد و عقب نشینی کرد. این جدال در سه نوبت و به مدت چند روز ادامه یافت. در پیکار سوم، سپاهیان قتلغ خان شکست خوردند و ناچار از محل درگیری، قریه کشن تا نزدیک برج و باروی شهر شیراز به مسافت سه فرسخ عقب نشستند و از ترس به درون حصار شهر پناه بردند و دروازه های شهر را محکم بستند. احمد بن موسی (علیه السلام) به اردوگاه خویش، در قریه کشن، نزدیک یاران خویش بازگشت. در این نبرد، عده ای از امامزادگان و اصحاب احمد بن موسی (علیه السلام) زخمی و تعدادی نزدیک به سیصد نفر به شهادت رسیدند.

روز دیگر، احمد بن موسی (علیه السلام) یاران خود را به پشت دروازه شهر شیراز منتقل کرد و همان جا خیمه زد. قتلغ خان که دریافت قادر به پیکار با احمد بن موسی (علیه السلام) نیست و با وجود عشق و فداکاری که در سپاه احمد بن موسی (علیه السلام) موج می زند، توان مقابله مردانه با آنها را ندارد، با عده ای از فرماندهان سپاه خود، طرح نیرنگی را ریخت تا بلکه با این روش بر آنها فایق آیند. بر اساس نیرنگ و توطئه طراحی شده، جمعی از سپاهیان جنگ آزموده خود را با شیوه جنگ و گریز به صفوف یاران احمد بن موسی (علیه السلام) گسیل داشت و به آنها دستور داد در اولین درگیری وانمود به عقب نشینی و شکست کنند و به سوی دروازه های شهر بازگردند. یاران و برادران احمد بن موسی (علیه السلام) با این خدعه وارد شهر شدند، دشمن مکار، دروازه های شهر را بست. سپاهیان قتلغ خان که از پیش در گذرگاه های شهر کمین کرده بودند، یاران احمد بن موسی (علیه السلام) را هر کدام به وضعی و در موضعی به شهادت رساندند.

شهادت احمد بن موسی (علیه السلام)

در نتیجه توطئه دشمن بسیاری از یاران احمد بن موسی (علیه السلام) به شهادت رسیدند و عده ای نیز که از نیرنگ دشمن به سلامت گریخته بودند، در اطراف پراکنده شدند. مورخان اتفاق نظر دارند که

غالب امامزادگان در فارس و دیگر شهرهای ایران، از پراکنده شدگان این نهضت هستند.

حضرت احمد بن موسی (علیه السلام) نیز مورد تعقیب دشمن قرار گرفت و قتلغ خان با شمار زیادی از سپاهیان خود به آنها هجوم برد. احمد بن موسی (علیه السلام) شجاعانه در مقابل دشمن پایداری کرد و به دفاع از خود پرداخت. برخی از منابع می نویسند: احمد بن موسی (علیه السلام) به تنهایی با لشکر انبوهی به نبرد پرداخت. دشمن چون دید از عهده او برنمی آید، شکافی در جایگاه استراحت وی ایجاد کرد و از پشت برسرش شمشیر زد؛ سپس خانه را خراب کرد، و بدن او در زیر توده های خاک، در محلی که هم اکنون مرقد و بارگاه اوست، پنهان شد.

پیدایش قبر احمد بن موسی (علیه السلام) در زمان اتابکان

بیشترین و معتبرترین منابع متقدم و متأخر که به شرح حال و زندگانی احمد بن موسی (علیه السلام) پرداخته اند، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی (علیه السلام) را در عهد امیر مقرب الدین مسعود بن بدر بین سال های (623-658) میدانند.

بنا به گفته جنید شیرازی، هیچ کس از محل شهادت احمد بن موسی (علیه السلام) آگاه نبود تا زمان مقرب الدین مسعود بن بدر که وی قبر آن حضرت را یافت و بر آن گنبدی ساخت. درباره اینکه چگونه

مشهد احمد بن موسی (علیه السلام) کشف شده، جنید هیچ گونه آگاهی نمی دهد.

وی در توصیف جسد مبارک آن حضرت می افزاید، هنگامی که حضرت را رؤیت کردند، رنگ مبارک وی برنگشته و هیچ تغییری در بدن آن حضرت دیده نشده و کفن وی همچنان تازه مانده و از روی انگشتی وی که عبارت «العزه لله احمد بن موسی» بر آن نقش بود، وی را شناختند.

علاوه بر این چند مأخذ، که از نزدیک ترین منابع تاریخ محلی عصر اتابکان است، منابع دیگری نیز در دست است که آشکار شدن مشهد احمد بن موسی (علیه السلام) را به عصر امیر مقرب الدین نسبت می دهند..

ص: 102

از میان فرزندان بزرگوار حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، دو فرزند ایشان یعنی حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و حضرت فاطمه کبری (سلام الله علیها) ملقب به معصومه، از ویژگیهای خاص برخوردار بوده اند تا ادامه دهنده خط امامت بعد از پدر باشند.

پس از 25 سال که از تولد حضرت امام رضا (علیه السلام) گذشته بود، حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) در اولین روز ماه ذیقعده سال 173 هـ.ق، در شهر مدینه منوره چشم به جهان گشود، آن حضرت به همراه امام رضا (علیه السلام) هر دو در دامان پاک یک مادر بزرگوار به نام حضرت نجمه خاتون (سلام الله علیها) که از مهاجران مغرب بود، رشد و پرورش یافته اند. این در حالی است که پدر بزرگوارشان پیوسته در زندان هارون الرشید به سر می بردند و سرانجام در همان زندان، هنگامی که حضرت معصومه (سلام الله علیها) در سن ده سالگی بود، به شهادت رسیدند و از آن زمان به بعد حضرت معصومه (سلام الله علیها) تحت مراقبت برادرش امام رضا (علیه السلام) قرار گرفت.

حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) در سال 201 هـ.ق، یک سال پس از ورود امام رضا (علیه السلام) به مرو، با چهار تن از برادران و گروهی از برادر زادگان به سوی خراسان حرکت نمودند و چون این کاروان کوچک به حوالی ساوه رسید عده ای از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) به دستور مأمون عباسی راه را بر آنان بستند و در یک درگیری نابرابر همه برادران و تقریباً اکثر مردان همراه کاروان را که حدود 23 نفر بودند به شهادت رساندند. حضرت معصومه (سلام الله علیها) از شدت رنج و تأثر روحی بیمار گردید و بنا بر قولی حضرت را مسموم کردند. چون شب هنگام خبر به مردم قم و آل سعد رسید، موسی بن خزر ج به نمایندگی آنان، در همان هنگام از قم به قصد ساوه حرکت کرد تا

ایشان را به قم دعوت کند. پس از دیدار حضرت و پذیرفتن دعوت وی، خود زمام مرکب ایشان را در دست گرفت و به سوی قم و به منزل و سرای خویش آورد.

در روایت دیگری آمده است، هنگامی که حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) به شهر ساوه قدم نهاد، از همراهان خود پرسید؛ مسافت اینجا تا قم چقدر است. پاسخ را گفتند. در این هنگام به یاد خبری از پدرش افتاد. لذا فرمود: «مرا به قم ببرید که از پدر بزرگوارم بارها میشنیدم که قم مرکز شیعیان ماست».

بدین ترتیب باقیمانده افراد کاروان به جای رفتن به «مرو» به جانب قم تغییر مسیر داده و در 23 ربیع الاول سال 201 ه ق وارد قم شدند.

خبر ورود آن حضرت به قم برای همه مسرت آفرین و هیجان انگیز بود. بزرگان و سایر مردم، به استقبال آن حضرت آمدند و پروانه وار و مشتاقانه ایشان را در میان گرفتند. در پیشاپیش آنان شخصیت برجسته شهر، موسی بن خزرج اشعری حرکت نمود و افسار شتر آن حضرت را به دست گرفته و افتخار می کرد تا آنکه به درخواست او، حضرت در منزلش اقامت نمود.

بیماری حضرت که از غم هجران برادر و شهادت و مظلومیت دیگر برادران و همراهان و یا سومی که به ایشان داده شده است، هفده روز ادامه یافت و ایشان بهتر از هر کس به حال خود و کوتاهی عمرش آگاه بود، روزهای آخر عمر را به عبادت و راز و نیاز با معبود یگانه مشغول بود.

سرانجام در روز دهم ربیع الثانی و «بنا بر قولی دوازدهم ربیع الثانی» سال 201 هجری پیش از آنکه دیدگان مبارکش به دیدار برادر روشن شود، در دیار غربت و با اندوه فراوان در سن 28

سالگی دیده از جهان فرویست و شیعیان را در ماتم خود به سوگ نشاند.

عبادتگاه روزهای پایانی عمر ایشان، که هم اکنون به نام بیت النور» معروف است، زیارتگاه شیفتگان اهل بیت (علیهم السلام) عصمت و طهارت است. از آنجا که نخستین بار میر ابوالفضل عراقی، مسجدی در کنار بیت النور بنا نمود، آن محله و محوطه وسیع اطراف آن به میدان میر» مشهور گردیده است.

پس از وفات، پیکر مطهر و شریف حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) را غسل داده و کفن کردند و با شکوه فراوان تشییع و در محلی موسوم به «باغ بابلان» که اکنون روضه منوره حضرت است به خاک سپردند. در این که چه کسی بدن مطهر آن حضرت را داخل قبر قرار دهد و ایشان را به خاک سپارد، همه متحیر بودند. آل سعد پیش از همه در این باره با هم گفتگو کردند که چه کسی را داخل سرداب نمایند تا جنازه خانم را دفن کند. پس از تبادل نظر، رأی ایشان بر این قرار گرفت که مرد پرهیزکار و خادم بسیار پیر ایشان به نام «قادر»، متصدی دفن شود. چون دنبال آن پیرمرد صالح فرستادند، ناگاه دو سواره نقابدار از سوی «رمله» (ریگزار) سمت قبله نمایان شدند و به سرعت نزدیک گردیدند و پس از اقامه نماز بر پیکر آن بانوی مکرمه، یکی از آن دو وارد قبر شد و دیگری جسد پاک و مطهر آن صدیقه را برداشت و به دست او داد تا در دل خاک نهان سازد. آن دو نفر پس از پایان مراسم بدون آن که با کسی سخن گویند بر اسبهای خود سوار و از محل ناپدید شدند و کسی آن دو نفر را نشناخت. به نظر می آید که آن دو بزرگوار، دو امام و حجت خداوند بوده اند.

ص: 107

حضرت معصومه (سلام الله علیها) از پرهیزگارترین زنان شیعه و از زنان عالمه و محدثه بوده و روایات متعددی از طریق ایشان در کتب احادیث شیعه و اهل سنت آمده است. ایشان در عبادت و زهد شهره بود و در فضل و کمال، به مدارج عالی نایل آمده است. القاب و صفات بسیاری که حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) بدان معروف گردید، نشانه سجایای والای اخلاقی ایشان است. در یکی از زیارت نامه های آن حضرت، القابی همچون «طاهره» (پاکیزه)، «حمیده» (ستوده خصال)، «بره» (نیکو رفتار و تربیت شده)، «نقیه» (پاک خصلت)، «مرضیه» (مورد رضای پروردگار)، «رضیه» (راضی از حق)، «محدثه» (راوی حدیث)، «شقیعه» (شفاعت کننده در روز جزا) و «معصومه» به ایشان اطلاق شده است. اما مشهورترین لقب حضرت، طبق فرموده امام رضا (علیه السلام) لقب معصومه است.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

